

درس سیصد و بیست و نهم: صوت ۳۴۸

نوع امر در اوامر احتیاطیه (2)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ظهور در مولویت داشتن طبع اولیه قضیه امر

دو مطلب از جلسه قبل باقی مانده است؛ مطلب اول اینکه آیا اوامر احتیاط مولوی هستند یا ارشادی؟ راجع به این مسئله مرحوم آقای خوئی نظرشان بر این بود که اوامر احتیاط مولوی هستند و ادله به ارشادیت ... اصل از آن مسبوقیت به حکم عقل، مانع برای مولویت نخواهد بود زیرا بسیاری از اوامر مولوی مسبوق به حکم عقل بر آن موضوع خودشان هستند مانند حرمت قتل نفس محترمه و یا حرمت ظلم، سرقت، کذب و امثال ذلک. و از آنجایی که طبع اول قضیه امر بر مولویت است و ظهور در مولویت دارد تا صارفی از مولویت و قرینه‌ای وجود نداشته باشد باید حمل بر مولویت بشود. مطالبی در این زمینه بیان شد.

مطلب دیگر که همان امر دوم است این است که بنا بر مولوی بودن آیا این امر به نفس فعل **بِمَا هُوَ هُو** تعلق گرفته است یا به فعل به لحاظ ادراک واقع تعلق گرفته است؟ یعنی به لحاظ ادراک امر محتمل و امر متوقع.

دو دلیل برای صورت دوم ذکر شده که همان امر مولوی تعلق به فعل به لحاظ ادراک واقع گرفته است، نه به نفس فعل **بِمَا هُوَ هُو**. یعنی وقتی که مولا امر بر احتیاط می‌کند، اوامر احتیاطیه که **«قَفْ عِنْدَ الشُّبْهَةِ»** و امثال ذلک است در اینجا مقصود، اتیان آن فعل است یا نهی از آن فعل است، نه به جهت خودش که در خود آن فعل مصلحتی هست یا مفسده هست بلکه مصلحت و مفسده فقط منحصر در ادراک واقع است و شارع برای عدم فوت مصلحت حکم به احتیاط می‌کند و آن احتیاط، احتیاط مولوی و وجوبی است.

دو دلیل برای این مطلب ذکر کرده‌اند؛ دلیل اول اینکه شکی نیست که اوامر احتیاطیه اوامر توصیلیه است و در اوامر توصیلیه نمی‌شود که قصد قربت لحاظ شود یعنی جنبه عبادت در اینجا ندارد، جنبه عبادت مربوط به آن امر محتمل اول می‌شود. آن جنبه عبادت دارد اما در اوامر توصیلیه لحاظ عبادت در آن اوامر توصیلیه این نیست، بلکه برای رسیدن به آن ذی‌المقدمه و ادراک واقع است.

ایشان در رد این بیان می‌فرمایند که ما قبلاً راجع به این مسئله صحبت کردیم که جمیع اوامر، اوامر توصیلیه هستند؛ چه اوامر مولویه به نفس فعل تعلق بگیرند یا اوامر به نفس فعل به لحاظ ادراک واقع باشند، همه اینها توصیلی هستند. زیرا شارع در مقام انشاء، نفس خود امر او ایجاب مصلحت نمی‌کند بلکه امر شارع انشاء برای ادراک مصلحت است بنابراین امر توصیلی می‌شود چه آن امر، امر اولی باشد و یا امر ثانوی - امر احتیاط - باشد. در همه اینها نفس آن امر شارع ایجاب مصلحت در آن فعل نمی‌کند یعنی آن فعل در مقام

ملاکات و در مقام **جعل** **ذا مصلحة** و شارع به واسطه انشاء تحریض و تحریک بر آن جلب مصلحت را در اینجا می‌کند. بنابراین این توصلی می‌شود و قصد قربت و عدم قصد قربت به امر بر نمی‌گردد و رجوع به امر ندارد بلکه به متعلق امر مربوط است.

اگر امر به فعل تعلق بگیرد **مَعَ قصد القربة هذا مأمورٌ تعبدی و عبادی**. اگر امر به فعل بدون قصد قربت تعلق بگیرد **هذا مأمورٌ غیر عبادی و توصلی**.

و اما بنا بر مبنای مرحوم آخوند اگر در اینجا اشکال بشود که امکان ندارد قصد قربت به لحاظ واحد و به استعمال واحد، از نفس امری که متعلق به فعل است در آنجا اراده بشود. زیرا در اینجا این مسئله دور پیش می‌آید که قبلاً این بحثش گذشت و مرحوم آخوند هم راجع به این قضیه صحبت کردند که امری که به فعل تعلق می‌گیرد اگر به نفس همین امر، شارع و امر ایجاب قصد قربت بکند این دور لازم می‌آید. چون قصد قربت متوقف بر سبقت امر است و خود امر هم بر قصد قربت توقف دارد یعنی از خود امر قصد قربت در اینجا انشاء می‌شود. پس لازمه‌اش این است که **تَقَدَّمَ الشَّيْءُ عَلَى نَفْسِهِ** باشد؛ اول باید یک امری باشد تا به واسطه آن امر قصد قربت، انشاء و متمشی بشود، در حالی که امری وجود ندارد و به نفس این امر در اینجا قصد قربت باید متمشی بشود. بنابراین در اینجا این مسئله اشکال پیدا می‌کند.

ایشان می‌فرمایند که می‌توانیم از این مسئله جواب بدهیم و بگوییم که امر بر نفس فعل تعلق می‌گیرد ولی با عنوان جامع نه اینکه بر نفس فعل، به لحاظ تقيّد به قصد قربت همین امر. یعنی وقتی شارع می‌گوید که **صَلُّوا صلاة الظهر** قصد قربت به عنوان کلی و به عنوان مشترک در اینجا محتمل است؛ یعنی هر شخصی احتمال این را می‌دهد که آن امری را که شارع می‌کند، آن امر باید به قصد قربت باشد، شارع امر را روی آن عنوان جامع می‌برد گرچه آن عنوان جامع فرد خاص باشد که همین صلاة ظهر مخصوص است. اما امر روی همین قصد قربت مترتب بر نفس این فعل نیست بلکه امر بر قصد قربت جامع متعلق است، می‌گوید: **صَلِّ صلاةً بِقصد القربة** خب این اشکال ندارد. نه **صَلِّ صلاةً** که همین صلاة باشد به قصد قربت همین امری که الآن دارم می‌کنم که در اینجا دور پیش بیاید نه، امر را بر جامع می‌برد گرچه آن جامع، فرد خاصش همین صلاتی باشد که این مکلف الآن دارد اتیان به صلاة می‌کند. بنابراین شارع می‌گوید: **صَلِّ** در مقام عبادت و امر به چیزی تعلق گرفته است؟ به صلاة با قصد قربت تعلق گرفته است، بنابراین اشکال ندارد که شارع بگوید: **صَلِّ صلاة الظهر بِقصد القربة** نه قصد قربتی که متمشی بر همین امر من است نه، قصد قربتی که در هر عبادتی لازم است قصد قربتی که در هر مسئله عبادی لازم است؛ عنوان کلی.

گرچه اگر این امر نبود الآن این قصد قربت هم جایی نداشت و این اشکال ندارد. ایشان می‌گویند: می‌توانیم فرق بین متعلق امر عبادی و متعلق امری که آن متعلق توصلی است از این باب بنامیم که اگر امر، امر

توصلی باشد با نفس اتیان آن فعل ثبوت آن امر را در اینجا می‌کند. اگر متعلق امر، امر عبادی باشد - خود امر را ایشان می‌گویند که توصلی است - باید قصد قربت در اینجا هم لحاظ بشود تا ثبوت این امر را بکند. وقتی که این مسئله روشن شد پس دیگر اشکالی متوجه بر امر مولویه احتیاطیه بر نفس فعل **بِمَا هُوَ لَا يُلْحَظُ إِدْرَاكُ الْوَاقِعِ** اشکال وارد نمی‌شود. چرا وارد نمی‌شود؟! چون ما در اینجا دو امر داریم؛ امر اول امر محتمل است که به لحاظ آن امر محتمل مکلف فعل را به قصد قربت اتیان می‌کند ولو اگر او امر احتیاطیه نداشتیم.

من باب مثال وقت نماز ظهر است و نمی‌دانیم که رو به قبله شد یا نشد، اتجاه واقع شد یا نشد خب در اینجا مکلف صلاة را مکرراً می‌خواند. در این تکرار قصد قربت هست یا نه؟ **مُعَوَّلاً عَلَى الْأَمْرِ الْمُحْتَمَلِ** یعنی الآن قصد قربتی که او انجام می‌دهد بر همان امر محتمل است - یعنی بقاء امر محتمل - او دارد انجام می‌دهد. **أَضْفَ إِلَى ذَلِكَ** اینکه امر مجدد به احتیاط آمده است و امر مجدد به احتیاط هم خودش موجب یک قصد قربت مجدد است و این اشکال ندارد، چه انسان اتیان آن امری را که می‌کند به قصد امر محتمل باشد یا اتیان فعل آن فعلی باشد که امر او امر احتیاطی به آن تعلق گرفته به لحاظ امر مجدد باشد، امر مجدد او امر احتیاط است **«قَفْ عِنْدَ الشُّبْهَةِ»** کذا و کذا و یا فرض بکنید که در جمع بین صلاة ظهر و صلاة جمعه و در مسائلی که شک بین وجوب صلاة ظهر و صلاة جمعه است یا فرض بکنید که در مورد اقل و اکثر و امثال ذلک در موارد شبهات و موارد اشتغال در اینجا آن امر مجدد وجود دارد. این اشکال اول بر ثبوت او امر احتیاطیه که متعلق به نفس فعل است.

عنوان احتیاط در جایی است که مسبوق به امر محتمل باشد

تأسیسی بودن او امر مولوی

اشکال دومی که شده آن اشکال این است که در او امر احتیاطیه عنوان احتیاط اصلاً در اینجا آمده است **«قَفْ عِنْدَ الشُّبْهَةِ»!** **«أَخَوْكَ دِينُكَ فَاحْتِطْ لِدِينِكَ»**^۱ یعنی عنوان احتیاط در جایی است که این مسبوق به امر محتمل باشد. پس در سلسله طولیه قرار می‌گیرد و متأخر از امر اول است. بنابراین او امر احتیاطی که بعد از امر اول می‌آید، **«أَخَوْكَ دِينُكَ فَاحْتِطْ لِدِينِكَ»** کجا باید احتیاط کرد؟ در آنجایی که مسبوق به امر باشد، در آنجایی که مسبوق به نهی باشد، در اینجا باید احتیاط کرد. بنابراین در جایی که موقع و ظرف، ظرف مسبوقیت به امر محتمل است، در آنجا او امر متجدد ناظر به امر اول است نه اینکه خودش مؤسس باشد و در او امر مولویه تأسیس است، نه تجدید و نه تقریر؛ یعنی امر مولوی می‌آید یک حکمی را تأسیس می‌کند که مترتب بر موضوع است. بنابراین او امر مولویه احتیاطیه الزام به اتیان فعل می‌کند به لحاظ **إِدْرَاكُ الْأَمْرِ الْمُحْتَمَلِ الْأَوَّلِ** یعنی به

^۱ . الأملی، شیخ مفید، ص ۲۸۳.

لحاظ ادراک واقع؛ ادراک آن چیزی که در واقع بود، رجاء لإدراک الواقع است.

مرحوم آقای خوئی نسبت به این مسئله اشکال وارد می کند؛ ایشان می فرمایند که اوامر احتیاطیه گرچه در آن عنوان احتیاط هست و در این حرفی نیست اما یک وقتی شارع می گوید که این مسئله را باید مترتباً بر امر اول اتیان کنید لذا یک وقتی اگر اتیان نکردی این عمل باطل است، یک وقتی نه، شارع برای خود این اوامر احتیاطیه جا و محلّ برای تعلق حکم قرار می دهد چون دو امر ممکن است بر فعل واحد مترتب بشود؛ گاهی ممکن است دو امر بر فعل واحد باشد به نحوی که هر کدام از این دو به تنهایی ملاک برای تنجّز و فعلیت تکلیف بوده باشند فرض کنید که نذر می کند **إِمَّا صَلَاةَ اللَّيْلِ وَ إِمَّا زِيَارَةَ الْحُسَيْنِ فِي لَيْلَةِ الْعَاشُورِ** یعنی در شب عاشورا یا صلاة الليل است یا زیارة الحسين است، ممکن است هر دو باشد و ممکن است **وَاحِدٌ مِنْهُمَا** باشد.

بنابراین فعلی که در شب عاشورا هست؛ **صَلَاةَ اللَّيْلِ أَوْ زِيَارَةَ الْحُسَيْنِ** است خب در اینجا هر کدام از این دو را اتیان کند **مَعَ الْغَفْلَةِ عَنِ الْفِعْلِ الْأَوَّلِ** اشکال ندارد. چرا؟ چون هم به صلاة الليل، امر محتمل آمده است و هم به زیارت الحسين آمده است و هر دو **بِالْأَمْرِ الْأَوَّلِ** مستحب هستند و نذر آمده در اینجا امر مجدد آورده است یعنی **زِيَارَةُ الْحُسَيْنِ مُسْتَحَبٌّ بِالْأَمْرِ الْأَوَّلِ لَا بِالْأَمْرِ الْمُحْتَمَلِ صَلَاةَ اللَّيْلِ هُمْ مُسْتَحَبٌّ بِالْأَمْرِ الْإِسْتِحْبَابِيِّ**. حالا اگر شما در لیلة عاشور صلاة لیل را بدون توجه به امر استحبابی اتیان کردید آیا باطل است؟! نه، این باطل نیست. یعنی غفلت کردید از اینکه صلاة الليل مستحب است غفلت داشتید در این صورت صلاة الليل باطل نیست یا اینکه **زِيَارَةُ الْحُسَيْنِ** را در لیلة عاشور به واسطه نذر اتیان کردید با غفلت از اینکه امر استحبابی به **زِيَارَةُ الْحُسَيْنِ** هست، این هم باطل نیست.

اما یک وقتی دو امر بر فعل واحد متعلق هستند به نحوی که اگر از آن امر اول غفلت بشود این در اینجا باطل است. فرض بکنید مولا عبد را امر بکند بر اتیان فلان شیء، بعد امر می کند بر اینکه آن چیزی را که اول به تو گفتم اتیان کن. حالا اگر این عبد با غفلت از آن امر اول این را انجام بدهد، این عملش باطل است چون این امر دوم ناظر به امر اول است و باید به لحاظ ادراک امر اول، الآن بیاید انجام بدهد. حالا ببینیم در مانحن فیه مسئله این طور است یا نه؟ آیا مسئله از باب قسم اول است یا از باب ثانی است؟

مولا آمده اوامر احتیاط را بیان کرده است حالا اگر شخصی بیاید یک عمل واجب را که شارع می گوید: احتیاط کن، مثلاً صلاة ظهر را هم زمان و مقارن با صلاة جمعه انجام بده، حالا اگر این شخص بیاید و این صلاة ظهر را اتیان کند **مَعَ الْغَفْلَةِ عَنِ تَعَلُّقِ الْأَمْرِ بِوُجُوبِ الصَّلَاةِ الظُّهْرِ** آیا این صلاة ظهرش باطل است یا نه؟! چون الآن امر احتیاطی برای صلاة ظهر آمد.

بنابراین ما در اینجا می بینیم که مانحن فیه از باب قسم اول است نه از باب قسم دوم. اگر شخصی اتیان صلاة ظهر را بکند یا آن واجب محتمل را اتیان بکند به واسطه ادله احتیاط با قطع نظر از تعلق آن امر به آن واجب

محمّل و با غفلت از مسبوقیت امر متحمّل به آن واجب محتمّل، می‌بینیم که عبادتش صحیح است و باطل نیست بنابراین در اینجا این اوامر احتیاط ناظر به امر محتمّل نیستند بلکه برای خودشان حکم جدید هستند. این اشکال دوم بود.

مرحوم نائینی در اینجا اشکال دیگری را وارد می‌کند. اشکالی که مرحوم نائینی در اینجا وارد می‌کند این است که ایشان می‌فرمایند: قوام اوامر احتیاط بر امر محتمّل است بنابراین اوامر احتیاط در قوامشان و در ماهیت طبیعی‌شان نظارت بر امر اول لحاظ شده است یعنی در واقع جزو جنس و فصل اوامر احتیاط و جزو مقومات اوامر احتیاط، لحاظ امر اول است، چطور ممکن است شارع در اینجا بدون لحاظ امر اول حکم به احتیاط کرده باشد؟! این در اینجا نمی‌شود.^۱

جوابی که ایشان نسبت به این قضیه می‌دهند این است که در اینجا قوام بین امر متحمّل اول و بین احتمال واقع خلط شده است. بله، اوامر احتیاط در جایی است که واقع محتمّل وجود داشته باشد، اگر واقع محتمّل وجود نداشته باشد که احتیاط نیست اگر قطع به عدم باشد که در آنجا احتیاط نیست اگر قطع به وجوب هم باشد، باز در آنجا احتیاط نیست پس احتیاط در جایی است که واقع محتمّل بشود. شما اگر قطع داشته باشید که نماز ظهر را خواندید و رو به قبله هم خواندید آیا باز احتیاط می‌کنید و یکی دیگر هم می‌خوانید؟! دیگر احتیاط معنا ندارد. اگر قطع داشته باشید که صلاة ظهر در یوم الجمعة واجب نیست باز احتیاطاً صلاة ظهر را می‌خوانید؟! نه، مگر کمی حال داشته باشید و سر حال باشید مثل آن خلیفه [ولید بن عقبه که شراب خورده بود و] به جای نماز دو رکعتی، چهار رکعت خواند!^۲ به او گفتند که دو رکعت است چرا چهار رکعت خواندی؟! گفت که اگر می‌خواهید پنج، شش رکعت هم می‌خوانیم! فعلاً حال خوشی داریم! شب به ما خوش گذشته است می‌خواهیم خدا را شکر کنیم! حالا تا پنج شش رکعت هم جا دارد! شکر نعمت، نعمت افزون کند!

اگر واقع محتمّل باشد در اینجا اوامر احتیاط هست. ایشان می‌گویند که در اینجا مرحوم نائینی خلط کرده‌اند بین اینکه اوامر احتیاط در اینجا متقوم به واقع محتمّل است یا متقوم به امر محتمّل است؟ متقوم به امر محتمّل نیست، متقوم به واقع محتمّل است. اوامر احتیاط در ظرفی است که در آنجا واقع محتمّل موجود است. بنابراین خود این امر تعلق به این گرفته است و اصلاً کاری به امر متحمّل ندارد.

قبل از اینکه به سایر مطالب پردازیم اشکالی که در اینجا نسبت به مرحوم آقای خوئی می‌شود این است که واقع محتمّل چطور ثابت است؟! بله، اوامر احتیاطیه ناظر به واقع محتمّل هستند ولی آن واقع متحمّل چطور ثابت شده است؟! تا امری نباشد که آن واقع متحمّل ثابت نمی‌شود. همین‌طوری که برای انسان غیب پیدا

۱. فوائد الأصول، ج ۳، ص ۴۰۲.

۲. الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۵۵۴.

نمی‌شود بالأخره باید یک امری باشد! مگر اینکه بگوییم: در اینجا مقصود از امر محتمل، خصوص لفظ امری است که در لسان دلیل ذکر بشود. بله، ممکن است این طور نباشد. گاهی اوقات ممکن است که انسان از قرائن و شواهد بفهمد که شارع در اینجا امری داشته است، شارع در اینجا لحاظ می‌کند اما در لفظ نیست. یعنی در کتابت، لفظ امری نمی‌بینیم. گرچه در اینجا می‌توانیم باز از طرف مرحوم نائینی این طور جواب بدهیم که ایشان هم نمی‌گویند که لفظ امر در کتابت وجود داشته باشد. یعنی مقام، مقام امر باشد. منظور ایشان این است. یعنی نمی‌شود که اوامر احتیاط در جایی باشد که از یک طرف متقوم به واقع محتمل باشد و از طرف دیگر ظرف و زمینه و استعداد امر محتمل نداشته باشد، این امکان ندارد و مطلب هم همین طور است.

بنابراین در اوامر احتیاط، مسئله از این قبیل و باب است. لذا مرحوم آقای خوئی در اینجا دارند که چون ما برای مولویت هیچ‌گونه رادعی از این نقطه نظر ندیدیم اوامر احتیاط را هم حمل بر مولویت می‌کنیم. این یک دوم چون رادعی برای تعلق اوامر احتیاط به نفس فعل پیدا نکردیم غیر از این اشکالات مذکوره و اشکالات مذکوره همه با پاسخ‌ها و جواب‌هایی که داده شده است مندفع است بنابراین به مقتضای طبع قضیه و ظهور تعلق امر بر متعلقش **لا بِلِحَاطِ شَيْءٍ آخِرَ بَلْ بِلِحَاطِ نَفْسِ الْفَعْلِ وَ بِلِحَاطِ نَفْسِ الشَّيْءِ** لذا طبق فتوای مشهور این اوامر احتیاط متعلق بر خود فعل هستند و کاری به لحاظ ادراک واقع ندارند. این مطلب تا اینجا تمام شد. البته این مسئله تا اینجا تمام می‌شود. بحث حُسن احتیاط دیگر تمام شد. إن شاء الله راجع به موارد احتیاط و جمع‌بندی بحث برائت شاید چند جلسه‌ای نیاز باشد بر اینکه با توجه به ادله و روایات و خصوصیت مورد ما این مسئله حُسن احتیاط یا لزوم احتیاط را بیان کنیم. اما اصل مسئله حُسن احتیاط بحثش تا اینجا تمام می‌شود.

مطلبی که در اینجا نسبت به مبنای آقای خوئی و نسبت به مبنای مرحوم نائینی به نظر می‌رسد این است که در اینجا حق با مرحوم نائینی است. جهت قضیه هم این است که در اوامر احتیاط، طبع خود اوامر احتیاط ناظر به امر اول است. حالا چه امر اول مذکور، چه امر اول محتمل، بالأخره وقتی که شارع می‌گوید که **«قِفْ عِنْدَ الشُّبْهَةِ»** همین که می‌گوید **«شُبْهَة»** یعنی در اینجا نهی هست. همین که شارع می‌گوید: **«أُخَوِّكْ دِينَكَ فَاحْطَ لِدِينِكَ»** این احتیاط یعنی **فِيهِ أَمْرٌ** و دیگر معنا ندارد ما در اینجا بگوییم که این قوام به امر محتمل ندارد. وقتی که شما واقع محتمل را اثبات کردید لازمه واقع محتمل یا ملزوم واقع محتمل عبارت از تعلق امر است؛ امری باید در اینجا باشد. بنابراین اوامر احتیاط نمی‌تواند در اینجا فی حد نفسه بدون لحاظ امر اول به خود فعل تعلق بگیرد. کأنّ شارع نسبت به یک مورد بدون لحاظ واقع به عبدش گفته که من می‌خواهم در اینجا احتیاط کنید ولو اینکه در اینجا امر ندارم! هیچ وقت یک هم چنین حرفی را مولا نمی‌زند یا اینکه مولا بگوید که می‌خواهم در اینجا احتیاط کنید گرچه در اینجا نهی هم ندارم! این طور است؟! یا نه، می‌گوید که چون در اینجا احتمال

امر هست احتیاط کن، چون در اینجا احتمال نهی هست احتیاط کن؟! لسان احتیاط این است.
بنابراین در اینجا حق با مرحوم نائینی است که این اوامر احتیاط اوامر مولوی هستند و ناظر به نفس فعل
- البته مرحوم نائینی ارشادی می‌دانند ولی ما می‌توانیم بگوییم که این اوامر، اوامر مولوی هستند، نه اینکه صرف
ارشادی هستند - ولی به لحاظ ادراک واقع هستند. از این نقطه نظر مسئله به همین کیفیت به نظر می‌رسد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد